

## نقش سازمان ملل متحد در روابط بین الملل

موجود بر سر راه فعالیت‌های ملل متحد از جمله مواردی است که کتاب دقیقاً به آن پرداخته است.

کتاب شامل ۱۳ فصل است که هر یک را تنی چند از صاحب‌نظران مسائل فوق به رشته تحریر در آورده اند. در عین حال، کتاب مشتمل بر ضمایمی درخور توجه است: دستور کار برای صلح «منشور ملل متحد»، «کشورهای عضو ملل متحد»، «دبیرکلهای ملل متحد»، «فهرست نیروهای ناظر و حافظ صلح ملل متحد»، «داوری‌ها و نظرات دیوان بین‌المللی دادگستری» و «منابعی برای مطالعه بیشتر».

فصل اول کتاب تحت عنوان «نقش سازمان ملل در جامعه جهانی از ۱۹۴۵ تاکنون»، نوشته‌ی آدام رابرتز، استاد روابط و حقوق بین‌الملل دانشگاه آکسفورد، و بندیکت کینگزبری، استاد دانشکده حقوق دانشگاه دوک کارولینای شمالی است. این فصل به بررسی ساختار و نظام ملل متحد، مشکلات موجود در راه ارزیابی و بررسی عملکرد آن، نقشهای گوناگون و متنوع سازمان و منشأ تأسیس آن، به دنبال اعلامیه اول ژانویه ۱۹۴۲ و واشنگتن که در آن ۲۶ ایتالیا و ژاپن به مقابله برخیزند، می‌پردازد.

Adam Roberts and Benedict Kingsbury.  
*United Nations, Divided Word: The UN's Role in International Relations*. London: Oxford University Press 1994. 589 pages.

کتاب سازمان ملل متحد، جهان تقسیم شده: نقش ملل متحد در روابط بین‌الملل که چاپ تجدید نظر شده و بسط یافته کتابی به همین نام است که برای نخستین بار در ۱۹۸۸ منتشر شد، به بررسی نقش ملل متحد در جهان پس از فروپاشی نظام دو قطبی می‌پردازد. نقشی که در طول زمان تغییر کرده و تفسیرها، بیمها و امیدهایی را در پی داشته است.

گسترش چشمگیر عملیات حفظ صلح ملل متحد، نظارت بر انتخابات، پیامدهای فروپاشی سلطه کمونیسم در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق، جنگ ۱۹۹۰-۱۹۹۱ خلیج فارس و پیامدهای آن، تلاش برای فرو نشاندن درگیری‌های منطقه‌ای، دخالت در امور کشورهای درگیر بحران نظیر کامبوج، سومالی و یوگسلاوی و نیز بررسی محدودیتهای سیاسی و مالی

این فصل ادعا می کند سازمان ملل متحد در نیم قرنی که از حیاتش می گذرد، تنها نهاد اصلی بررسی روابط بین الملل بوده و درگیر طیف وسیعی از فعالیتهایی است که بیشتر آنها در عملکرد جامعه جهانی نقش اساسی دارد. بعلاوه، سازمان ملل متحد، در تغییر شکل جامعه بین المللی دخیل بوده است. البته، نقش آن از طریق ایجاد ساختاری فراملی نبوده، بلکه از طریق حضور در صحنه هایی بوده که حل مشکلاتش مستلزم بکارگیری نوعی مدیریت خاص است.

فصل دوم کتاب تحت عنوان تحولات تاریخی نقش سازمان ملل متحد در خصوص امنیت بین المللی، نوشته مایکل هاوارد، استاد تاریخ جنگهای نظامی و دریایی دانشگاه ییل، است. این فصل به این نکته اشاره می کند که مفهوم «امنیت بین المللی» به طور ضمنی والاترین علقه یک کشور را مطرح می نماید و در میان تمام کشورها مشترک است. شناخت این علقه مشترک، انگیزه و اشتیاق ایجاد چارچوبی کلی برای اقدامات امنیتی یک جانبه ملی را به همراه دارد. این انگیزه در ۱۹۱۹، دولتهای فاتح را برآن داشت تا تحت رهبری ویلسون، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، جامعه ملل را که اقدامات جمعی اش با انگیزه حفظ امنیت

هریک از کشورهای عضو بود، تأسیس کنند. با اینکه جامعه ملل در دستیابی به هدف خود شکست خورد، ولی رهبران انگلوساکسون پس از جنگ جهانی دوم برآن شدند تا با حفظ انگیزه اولیه تأمین امنیت بین المللی، بار دیگر آن را به بوتۀ آزمایش گذارند.

کیفیت منشور ملل متحد، موانع موجود در راه ایجاد یک ساختار مؤثر جهانی و تغییر در فرضیه ها و رویه های ملل متحد از جمله دیگر مواردی می باشد که در این فصل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

فصل سوم کتاب تحت عنوان «ملل متحد و امنیت بین المللی پس از جنگ سرد»، نوشته بریایان اورکهارت، محقق برنامه امور بین الملل بنیاد فورد، است. این فصل به این موضوع اشاره می کند که تا ۱۹۹۰ چنین به نظر می رسید که سازمان ملل متحد، بخصوص شورای امنیت، آنچنان که منظور نظر بنیانگذارانش بوده عمل می کند. جنگ ایران و عراق در پی پذیرش قطعنامه شورای امنیت در ۱۹۸۸ خاتمه یافت. نیروهای شوروی نیز در ۱۹۸۹ - ۱۹۸۸ به دنبال طرح پیشنهادی دبیرکل از افغانستان خارج شدند. موارد دیگری نظیر استقلال نامیبیا و خروج

نیروهای کوبا از آنگولا نیز تا ۱۹۹۰ محقق شد. مدعی است سازمان ملل متحد، برخلاف آنچه از ۱۹۹۰، در تحول مهم اعتبار سازمان را تا حد زیادی زیر سؤال برد. اولین تحول تجاوز عراق به کویت در ۱۹۹۰ بود که کارایی عملیات مذکور تحت فصل هفتم منشور ملل متحد را مورد سؤال قرار داد و دومین تحول که مربوط به بروز خشونت‌های فزاینده قومی در سرزمین‌های نظیر یوگسلاوی و سومالی بود، مسئله توان برخورد ملل متحد با موارد نقض صلح و امنیت را مطرح ساخت. این فصل از کتاب ادعا می‌کند که اندکی پس از خاتمه جنگ سرد، سازمان ملل متحد بار دیگر با مسئله ناتوانی در اعمال تصمیمات خود روبه‌رو شد. در حالی که این بار، دیگر دستاویز جنگ سرد نیز از بین رفته بود. هم‌اکنون، چنانچه این روند تغییر نکند، اعتبار سازمان به عنوان مسئول حفظ صلح و امنیت بیش از پیش نمایان می‌شود. فصل چهارم کتاب تحت عنوان «ملل متحد و منافع ملی کشورها»، نوشته آنتونی پارسونز، نماینده دائم وقت بریتانیا نزد سازمان ملل متحد، است. این فصل با بررسی دستاوردهای مثبت دوران جنگ سرد نظیر بحران ۱۹۵۶ کانال سوئز، بحران موشکی کوبا، مسئله رودزیای جنوبی و نیز

نحوة عملکرد ملل متحد در اواسط دهه ۸۰ مدعی است سازمان ملل متحد، برخلاف جامعه ملل که در طول حیات کوتاه مدت خود با شکست‌های بسیار مواجه شد، خیلی سریع به عنوان یک نهاد بین‌المللی به موفقیت‌هایی دست یافت. بویژه از ۱۹۹۰، سازمان در مسیری بسیار نزدیک به آنچه بنیانگذارانش در سر می‌پروراندند، حرکت کرد. هم‌اکنون، در بین اعضای دائم شورای امنیت در قبال مسائلی چون جنگ خلیج فارس، بحرانهای سومالی، هائیتی و السالوادور و غیره همکاری بیش از رقابت به چشم می‌خورد. کلیه کشورهای عضو نیز بر آن اند تا سازمان نقش اصلی خود را که همانا حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است، ایفا کند.

امروزه، کمتر کشوری است که نقش سازمان ملل متحد را در سیاست خارجی نادیده بگیرد. سازمان در سالهای اخیر، در مقایسه با گذشته، به مراتب بیشتر از حمایت قدرتهای بزرگ برخوردار بوده است. از سوی دیگر، ناتوانی سازمان‌های منطقه‌ای — چنانکه در قضیه بوسنی و سومالی مشاهده شد — کشورهای کوچک و تهدید شده را در روی آوردن به ملل متحد جهت حل مشکلاتشان تشویق کرده است. به عبارت

دیگر، تجزیه کشورهای سبب ظهور پدیده‌هایی جدید شده که هر یک به سازمان ملل به عنوان ضامن حفظ دکترین حاکمیت ملی پناه آورده و توسل جسته اند.

فصل پنجم کتاب تحت عنوان «نقش دبیرکل ملل متحد»، نوشته‌ی خاویر پرز دکوئیر، دبیرکل سابق ملل متحد، است. این فصل ضمن بررسی نقش سیاسی و اجرایی و نیز جایگاه ویژه‌ی دبیرکل ادعا می‌کند هر چند دبیرکل از سوی ۱۵۹ کشور عضو انتخاب می‌شود و اعتبار فعالیت‌هایش به حمایت آنها بستگی دارد، ولی دولتها اغلب چنان درگیر مفاهیم منافع ملی خود هستند که اگر دبیرکل صرفاً بخواهد با انگیزه حرکت در چارچوب منشور عمل کند، نمی‌تواند موفق باشد. درست است که دبیرکل باید کشورهای عضو را در چارچوب مشخص شده در منشور در دستیابی به منافع مشترک یاری رساند، ولی مشکل اینجاست که منافع مشترک گاهی اوقات وجود ندارد یا درک آن ساده نیست. اینجاست که بین دولتها و شخص دبیرکل شکاف ایجاد می‌شود و اینجاست که دبیرکل باید به مردمی بیندیشد که نیاز به صلح و امنیت دارند. در این راستا، دبیرکل باید همواره خود را یک «شهروند بین‌المللی» تلقی کند؛ چرا که اگر

خود را متعلق به تمام ملل و فرهنگها نداند، نمی‌تواند در دستیابی به هدف ایجاد صلح و امنیت بین‌المللی موفق باشد. او باید منشور را به مثابه ایدئولوژی خود و اصول مندرج در آن را شعار اخلاقی خود تلقی کند.

فصل ششم کتاب تحت عنوان «مساعی جمیله دبیرکل ملل متحد»، نوشته‌ی توماس فرانک، استاد رشته حقوق دانشگاه نیویورک، و گئورگ نولته، محقق مؤسسه حقوق عمومی تطبیقی و حقوق بین‌الملل در شهر هایدلبرگ، است. این فصل با در نظر گرفتن دیدگاه‌های تاریخی و استناد به مواردی چند از بکارگیری مساعی جمیله نظیر قضیه افغانستان، کامبوج، آمریکای مرکزی، قبرس، تیمور شرقی، جزایر فالکلند، جنگ ایران و عراق، گروگانهای اسیر در لبنان، سومالی، نامیبیا و مواردی از این دست به بررسی موضوع می‌پردازد. در این زمینه، یادآور می‌شود که ارزیابی موضوع با توجه به آشکار نبودن تمام مراحل آن کار دشواری است؛ چرا که دبیرکل در مورد این مأموریت همیشه گزارش نمی‌دهد و اگر هم چنین کاری کند، از ذکر جزئیات آن خودداری می‌نماید. درعین حال، ارزیابی میزان فعالیت و نقش دبیرکل هنگامی که او یکی از چند بازیگر است، دشوارتر می‌شود.

گاه، نتایج فعالیتهای او نیز به حساب پاره  
 ای عوامل دیگر گذاشته می شود. چنانکه  
 در مورد نتیجه مذاکرات السالوادور بسیاری  
 تهدید کننده آمریکا مبنی بر کاهش کمک  
 خود به دولت آن کشور را از تلاشهای دبیرکل  
 مؤثرتر دانستند.

بنابراین، لازم است دبیرکل با آگاه ساختن  
 افکار عمومی از روند کار و نتایج احتمالی و  
 انتشار ادواری گزارش فعالیتهای خود، تأثیر  
 این مساعی را بر عموم آشکار سازد.  
 به هر حال، به رغم اینکه این فعالیت چندان  
 برای عموم آشکار نمی شود، ولی یکی از  
 مهم ترین فعالیتهای ملل متحد به شمار  
 می رود. البته، اهمیتش تنها به دلیل  
 کاربردش نیست؛ زیرا همواره بیانگر نقش  
 پویا و سازنده دبیرکل در نظام ملل متحد تلقی  
 می شود.

فصل هفتم کتاب تحت عنوان «عملیات  
 حفظ صلح ملل متحد و نظارت بر  
 انتخابات»، نوشته سالی مورفت، پژوهشگر  
 و تحلیل گر وزارت امور خارجه انگلستان،  
 است. این فصل با بررسی مقطع زمانی  
 ۱۹۶۶ - ۱۹۴۸، ۱۹۸۴ - ۱۹۶۷ و ۱۹۸۵  
 تاکنون و نیز با استناد به مراد حفظ صلح یا  
 نظارت بر انتخابات در خاورمیانه، آسیا،  
 آفریقا و آمریکای لاتین فعالیتهای ملل متحد

را در این زمینه مورد بحث و بررسی  
 قرار می دهد.

عملیات حفظ صلح ملل متحد هنگام  
 تشکیل نیروهای فوق العاده ملل متحد  
 (UNEF- I) و به دنبال پیامدهای بحران سوئز  
 (۱۹۵۶) آغاز شد. عملیات حفظ صلح در  
 منشور ملل متحد تصریح شده، ولی به هیچ  
 وجه با هدفهای آن مغایرت ندارد و  
 در عین حال پدیده جدیدی نیز به شمار  
 نمی رود. ولی دلیل اینکه این نوع عملیات  
 اینچنین گسترش یافت را باید در هدف دوگانه  
 آن جستجو کرد. هدف اول کمک به اداره  
 وضعیتی است که به دلیل ناتوانی جامعه  
 بین المللی یا طرفهای درگیر دستیابی به راه  
 حلی قابل قبول و عادلانه امکان پذیر نیست؛  
 چنانکه برای مثال می توان به مواردی نظیر  
 قبرس، کشمیر و فلسطین - اسرائیل اشاره  
 کرد. هدف دوم مساعدت در دوران انتقالی  
 است که در این مورد نیروهای حافظ صلح  
 برای اجرای دستورات از مشروعیت و  
 بی طرفی ملل متحد و تعهد جامعه بین المللی  
 نسبت به عملیات حفظ صلح ملل متحد به  
 عنوان مهم ترین راه مدیریت، خنثی یا مهار  
 منازعات تا زمان پدید آمدن شرایط استقرار  
 صلح بهره می برند.

فصل هشتم کتاب تحت عنوان «ملل متحد

و حقوق بشر، نوشته تام جی. فارر، استاد حقوق دانشگاه واشنگتن، و فلیس گاتر، مدیر اجرایی برنامه اروپایی انجمن ملل متحد ایالات متحده آمریکا، است. این فصل به این نکته اشاره دارد که تا آغاز جنگ جهانی دوم دولتها و حقوقدانان بر این باور بودند که حقوق بین الملل به هیچ وجه مانع اعمال میل و اراده حکمران بر اتباعش نمی شود. آنها این میل و اراده را از جمله حقوق طبیعی حکمران تلقی می کردند و حبس، شکنجه و اعدام تنها زمانی جزو دعوی حقوقی قلمداد می شد که در مورد فردی از اتباع خارجی اعمال شده باشد؛ حتی در این حالت نیز حقوق بین الملل در مورد ایشان، نه به عنوان فرد صاحب حق، بلکه به عنوان نماینده دولت صاحب حق، وارد عمل می شد. اما پس از خاتمه جنگ جهانی دوم و تحولات ناشی از آن، اعلامیه جهانی حقوق بشر تنظیم و تصویب شد و کم کم اهمیت بیشتری یافت. امروز، می توان ادعا کرد که سازمان ملل متحد از آغاز تلاش خود در زمینه حقوق بشر، راه زیادی را پیموده و با توجه به مسیری که طی کرده، آینده روشنی را ترسیم خواهد کرد.

فصل نهم کتاب تحت عنوان «ملل متحد و مشکل توسعه اقتصادی»، نوشته کنت

دادزی، دبیرکل آنکساد، است. این فصل همکاری بین المللی جهت حل مشکلات بین المللی اقتصادی و اجتماعی را یکی از هدفهای مندرج در منشور ملل متحد دانسته، سازمان ملل متحد را به عنوان مرکز هماهنگ کننده فعالیت ملل در تأمین هدف فوق معرفی می کند. بدین ترتیب، سازمان ملل متحد با حمایت کشورهای عضو و همکاری آنها باید در جهت تأمین هدف فوق در پی ارتقای استانداردهای زندگی، اشتغال و ایجاد شرایط توسعه اقتصادی باشد.

موارد فوق چنین در ذهن تداعی می کند که مفهرم وابستگی متقابل در ۱۹۴۵ مد نظر تدوین کنندگان منشور بوده است. آنها کاملاً پذیرفته بودند که هر کشور نه به خاطر خود، بلکه به خاطر جامعه بین المللی، متعهد به بالا بردن سطح رفاه و زندگی اتباعش است. در این بین، نقش ملل متحد ارتقای همکاری بین المللی و هماهنگ ساختن فعالیتهای ملی در جهت رشد و توسعه اقتصادی بود. با این حال، به رغم اینکه تلاشهای بسیاری در زمینه بالا بردن سطح همکاری بین المللی صورت گرفته، ولی فقر، گرسنگی، کمبود مسکن، بیکاری و سایر محرومیتها نیز به همان اندازه یا با سرعتی بیشتر رشد کرده است. به همین منظور نویسنده این فصل، دخالت سازمان

ملل متحد در امر توسعه را در ۴ مقطع زمانی ۱۹۶۳-۱۹۴۵، ۱۹۸۲-۱۹۶۳، دهه ۸۰ و زمان حاضر مورد بررسی قرار می دهد و چنین نتیجه می گیرد که تغییر در بافت سیاسی و اقتصادی جهان زمینه ایجاد یک نظام جهانی بر پایه صلح، همکاری و بهبود وضع بشر را فراهم کرده است. ولی این چشم انداز هنوز با انبوهی از مشکلات ملی و بین المللی که پیشروی به سوی اقتصاد جهانی سالم، امن و برابر را دشوار ساخته خیلی روشن نیست.

فصل دهم کتاب تحت عنوان «ملل متحد و محیط زیست»، نوشته پاتریشیا برنی، مدیر مؤسسه حقوق بین المللی دریانوردی سازمان دریانوردی بین المللی مالتا، است. این فصل خاطر نشان می سازد که منشور ملل متحد هیچ ذکری از مسئله محیط زیست به عمل نیاورده و در بیان اصول و هدفهای خود هیچ گونه اشاره ای به حفظ منابع و پیشگیری از آلودگی نکرده است. به دنبال شکست جامعه ملل در جلوگیری از وقوع جنگ جهانی دوم، تنها هدف منشور اصلاح و جبران کمبودها و کاستی های جامعه ملل بود که موجب عدم موفقیت آن شد. همچنین پرداختن به موارد نقض حقوق بشر که در پی وقایع جنگ جهانی دوم پدید آمده بود. در

عین حال، در ۱۹۴۵، آگاهی نسبت به حفظ محیط زیست، جز در پاره ای سازمانهای غیر دولتی، وجود نداشت. بجز چند توافق نامه در خصوص حفظ گونه های پرندگان مهاجر و یک کنوانسیون مربوط به صید نهنگ - که هیچکدام ارتباطی به سازمان نداشت - هیچ گونه موافقت نامه چند جانبه بین المللی در زمینه محیط زیست منعقد نشده بود.

به دنبال برگزاری کنفرانس ملل متحد در خصوص محیط زیست بشر (UNCHE) در استکهلم (۱۹۷۲)، نگرش نسبت به مسئله محیط زیست، چه در داخل و چه در خارج از نظام ملل متحد، بکلی دگرگون شد. این کنفرانس اذهان را متوجه ساخت که انسان حق طبیعی برخوردار از محیط سالم و رویارویی با مشکلات ناشی از برهم خوردن تعادل زیست محیطی از جمله آلودگی - به هر شکل - و حفظ منابع طبیعی را داراست.

از آن زمان پیشرفتهای بسیاری در این زمینه به دست آمده، چنانکه کنوانسیونها و توافق نامه های بسیاری تحت نظارت ملل متحد یا کارگزاری های تخصصی آن منعقد شد. بدین ترتیب، مسئله تفاوت های اقتصادی و فنی بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه به صورت مشکلی جدی در راه اجرای توافق نامه ها درآمد؛ چرا که کشورهای در حال

توسعه برای رفع مشکلات اقتصادی خود درگیر فعالیتهایی بودند که بی تردید تخریب جنگلها، از بین رفتن لایه اوزون و آسیب زساندن به گونه های متنوع زیستی را به همراه داشت. در این خصوص کتاب با بررسی قدمتهای توسعه و سیاستهای پیشنهادی زیست محیطی ملل متحد به نتایج کنفرانس ملل متحد در خصوص محیط زیست و توسعه (۱۹۹۲) که به طور همزمان افکار عمومی را متوجه دو مسئله محیط زیست و توسعه می کرد، اشاره دارد و چنین نتیجه می گیرد که به رغم فشار دولتها برای تلاش در سطح ملی، نه در سطح بین المللی، به دنبال کنفرانس ریو در زمینه مسائل زیست محیطی جان تازه ای بر کالبد ملل متحد دمیده شد و مسئله محیط زیست و ارتباط آن با توسعه به عنوان یکی از موضوعات قابل توجه در سطح بین المللی مطرح گردید.

فصل یازدهم کتاب تحت عنوان «ملل متحد و تحول حقوق بین الملل»، نوشته ناجندرا سنگ، رئیس دیوان بین المللی دادگستری (۱۹۸۸-۱۹۸۵) است. این فصل به بررسی نقش منشور، ارکان مختلف ملل متحد و کارگزاری های تخصصی آن در این زمینه می پردازد و چنین بحث می کند که منشور ملل متحد علاوه بر ایجاد ساز و کار

بهبود کیفی قوانین جدید و تجدید نظر در مورد قوانین قدیمی، خود اصول جدیدی در خصوص حقوق بین الملل را مطرح می نماید. البته، این جنبه نیاز به آزمایش دارد؛ چرا که در پاره ای موارد این اصول جدید نظیر اصول مربوط به استعمارزدایی یا حق تعیین سرنوشت، اساساً جامعه بین المللی را با تغییر شکل مواجه کرده است. در مورد نهادها و ارکان ملل متحد می توان اذعان داشت که حدود ۵ دهه است که نهادهایی نظیر مجمع عمومی، کمیسیون حقوق بین الملل و نیز دیوان بین المللی دادگستری در زمینه بسط و توسعه حقوق بین الملل سهم بسزایی داشته اند. در خاتمه نیز به بررسی نقش کارگزاری های تخصصی ملل متحد از جمله سازمان بین المللی هوانوردی کشوری (ایکائو)، سازمان بین المللی دریانوردی (ایمو) و سازمان بین المللی کار (ایلو) و نقش ویژه هر یک در توسعه جنبه های مختلف حقوق بین الملل می پردازد و چنین نتیجه می گیرد که رفتار در چارچوب حقوق بین الملل را باید در بین کشورها گسترش داد و این امر باید از طریق کلیه سازمانهای بین المللی، سازمانهای غیردولتی و مطبوعات و نیز با انتقاد از کسانی که این حقوق را نقض می کنند، صورت



گیرد و در این میان سازمان ملل را باید به عنوان اصلی ترین نهاد و هماهنگ کننده در زمینه ارتقا و بهبود حقوق بین الملل تلقی کرد.

فصل دوازدهم کتاب تحت عنوان «تحول تاریخی تلاشها در خصوص ایجاد اصلاحات در نظام ملل متحد» نوشته موريس برتراند، عضو واحد بازرسی مشترك ملل متحد (۱۹۸۵ - ۱۹۶۵) است. این فصل به این نکته اشاره دارد که واژه «اصلاحات» در سازمان ملل متحد با توجه به نگرش عمومی به این سازمان بین المللی معانی متفاوتی می یابد. پاره ای آن را در خصوص ایجاد تغییر در ساختار دبیرخانه و کاهش شمار مقام

و منصبها می دانند و برخی آن را در تعریف تقدماتها، حذف برنامه های غیر مفید و اختصاص دادن منابع به برنامه های ضروری تلقی می کنند. عده ای نیز آن را به مثابه ایجاد ساختاری برای تشکیلات بین الدولی به منظور کارایی و تأثیر بیشتر در جامعه بین المللی، می شمارند. برتراند خاطر نشان می سازد که اجرای کامل مفاد منشور هیچگاه به عنوان «اصلاحات» قلمداد نشده است. به عنوان مثال، ماده ۴۳ در اختیار قرار دادن نیروهای مسلح را طبق «توافق نامه های خاص» به شورای امنیت واگذار می کند و

ماده ۴۷ مسئولیتهای ویژه ای به کمیته ستاد نظامی محول می نماید. اجرای این مفاد طبق پیشنهاد پطروس غالی بیانگر اصلاحات مهم در ساختار ملل متحد خواهد بود. ولی این پیشنهاد عملاً بیشتر به عنوان «بازسازی»، نه «اصلاحات» شناخته شده است. به هر حال، از زمان تأسیس ملل متحد یا به عبارت دیگر از زمان تأسیس جامعه ملل، نسبت به اینکه تغییر در یک سازمان بین المللی دربرگیرنده معانی چندگانه می باشد، درك مشترکی وجود داشته است. بویژه از ۱۹۸۵ این اندیشه که در نظام ملل متحد و منشور آن باید تغییراتی ساختاری ایجاد شود، تقویت شده، هرچند در عمل روند آن کند بوده است.

فصل سیزدهم کتاب تحت عنوان «ساختار ملل متحد در دوران پس از جنگ سرد» نوشته پیترو ولینسکی، وزیر امور خارجه و تجارت استرالیا، است. این فصل ابتدا به ذکر خلاصه ای از عملکرد عمده ملل متحد پرداخته، سپس ساختار ملل متحد را از این نظر که آیا برای انجام هدفهایی که در پیش روی دارد، مناسب است یا خیر مورد بررسی قرار می دهد. در نهایت نیز به بررسی مشکلاتی که در راه انجام اصلاحات وجود دارد و چگونگی رفع آنها می پردازد. ولینسکی معتقد است که سازمان

ملل متحد، در طول دوره جنگ سرد تنها یک بازیگر جز در صحنه صلح و امنیت بین المللی بوده است. به عبارت دیگر، در بدترین حالت یک مجمع تبلیغاتی و در بهترین حالت ایفا کننده نقشی حمایت گر نسبت به نیروهای پاسدار صلح، به دنبال فرو نشستن خصومتها، بوده است. البته، در زمینه استعمار زدایی، تحول حقوق بین الملل، حقوق بشر و مواردی چند از این قبیل دستاوردهایی داشته، ولی در اجرای نقشی که بنیانگذاران آن امید داشتند تا حد زیادی ناموفق بوده است.

با خاتمه جنگ سرد، شروع درگیری های منطقه ای و ظهور همزمان مسائلی چند، خارج از حیطه مسائل امنیتی، جایگاه سازمان ملل متحد به ناگهان تغییر کرد. این سازمان خود را با مسئولیتهای جدیدی که دولتها بر آن محول کرده و با انتظارات تازه ای که مردم از آن داشتند، روبه رو دید. چنانکه اشاره کردیم، سازمان ملل متحد در تحقق هدفهایی که بنیانگذاران آن مدنظر داشتند موفقیت چندانی کسب نکرده و هم اکنون نیز برای اینکه به هدف اصلی خود باز گردد، ناگزیر باید روند تغییر را پشت سر گذارد. هرچند تحقق این رویه در زمان جنگ سرد به دلیل وجود رقابت در نظام دو قطبی

چندان محتمل نبود، ولی اکنون به دنبال خاتمه آن، وضعیت برای ایجاد تغییر بیش از هر زمان مساعد است؛ چرا که برای نخستین بار تمام اعضای دائم شورای امنیت در خصوص بسیاری از مسائل با یکدیگر توافق دارند. بنابراین، می توان ادعا کرد که در دهه ۹۰ بیش از هر دوره دیگر در طول تاریخ تأسیس سازمان ملل متحد، راه برای پیشرفت هموار است. همچنین می توان ادعا کرد در سال ۲۰۰۰ شاهد سازمانی بسیار کارآمد تر و ثابت قدم تر در اجرای هدفها و مسئولیتهایش خواهیم بود. این سازمان بمراتب بیش از گذشته به ایفای نقشی گسترده در عرصه بین المللی خواهد پرداخت.

سیما حاج حریری

کارشناس دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی